

به همت جمعی از "طلاب علاقمند
به حوزه اخلاق" برگزار می گردد:

فلسفه اخلاق ۲۲ کارگاه

چرا باید به واقع گرای اخلاق بپردازیم؟



حجه الاسلام دکتر
حسینی قلعه بهمن
عضو هیات علمی جامعه المصطفی العالمیه



معرفی کتاب "اخلاق نیکوماخوس"
توسط حامد مرآتی

زمان: یک شنبه ۲۲ فروردین ماه. ساعت ۱۹

مکان: قم. خیابان صفائیه. کوچه ۲۵. فرعی اول سمت چپ. پلاک ۸۷

برای اطلاع از نشست های آتی، نام و نام خانوادگی خود را به سامانه ۰۷۰۷۳۰۷۴۳۷۰۹۱۲۰۰۹۱۰۰ پیامک فرمایید.



www.EthicHouse.ir

خانه اخلاق پژوهان جوان

www.telegram.me/EthicHouse

کارگاه ۲۲ فلسفه اخلاق

چرا باید واقع گرایی اخلاقی

بپردازیم؟

آقای دکتر حسین قلعه بهمن

یکشنبه ۲۲ فروردین ماه ۹۵

به قلم: مریم کلاتری

مقدمه

قطعا در حوزه فرااخلاق پایه‌ای‌ترین و بنیادی‌ترین بحث، بحث واقع‌گرایی اخلاقی است. به گونه‌ای که شما در این حوزه هر تصمیمی اتخاذ کنید، کل فضای فرااخلاقان و تا اندازه زیادی الگوی اخلاق هنجاری و نظریه ارزش و نظریه اخلاق هنجاری شما هم تحت تاثیر قرار می‌گیرد. بر این اساس، کسی که می‌خواهد در حوزه فرااخلاق کار کند، ضروری است که تصویر روشنی از بحث واقع‌گرایی داشته باشد و حتی کسی که می‌خواهد به صورت تخصصی در این حوزه مطلب بگوید، باید این بحث برایش کاملا روشن باشد.

عرصه‌های پژوهش‌های اخلاقی

عرصه پژوهش‌های اخلاقی را معمولا سه عرصه اخلاق توصیفی، اخلاق هنجاری و فرااخلاق تشکیل می‌دهد. در عرصه اخلاق توصیفی فرد تحقیق می‌کند و نظام‌های اخلاقی مختلف را بدون اظهار نظر راجع به خوبی و بدی نظام‌ها توصیف می‌کند. در این عرصه صرفا توصیف می‌شود که برای مثال قبایل و طوایف افریقایی این اعمال را اخلاقا خوب یا بد می‌دانند، یا فلان گروه که در قطب شمال زندگی می‌کنند این کارها را خوب یا بد می‌دانند. در اینجا فقط گزارش می‌کنند. خیلی از سفرنامه‌هایی که تا به الان نوشته شده است، در این فضا هستند و کارهای مردم را گزارش کرده‌اند که چه کارهایی را خوب و چه کارهایی را بد می‌دانستند.

حوزه دوم، حوزه اخلاق هنجاری است. وظیفه این حوزه تبیین و ارائه یک نظام اخلاقی است، یعنی کسی که در حوزه اخلاق هنجاری وارد می‌شود، نمی‌خواهد توصیف کند که مثلا در این قوم، در این دین یا در این فرهنگ، این کار را خوب یا بد می‌دانند، بلکه در مقام این است که بر اساس منابعی که در اختیار دارد، یک نظام اخلاقی تدوین کند و این نظام اخلاقی را به جامعه ارائه بدهد و به مردم بگوید این کار خوب و این کار بد است.

فرااخلاق

اما وقتی وارد حوزه فرااخلاق می‌شویم راجع به سه موضوع بحث می‌کنیم: حقایق اخلاقی، مفاهیم حاکی از آن حقایق، و احکام و گزاره‌های اخلاقی. حقایق اخلاقی به این معنا که؛ آیا این حقایق در عالم وجود دارند یا خیر؟ آیا خوبی اخلاقی وجودی در عالم دارد یا خیر؟ و در مقام دوم؛ آیا وجود این‌ها بر فرض وجود داشتن یک وجود عینی و مستقل از انسان است یا وابسته به انسان است؟ یعنی تابع سلیقه، خواست، امیال ما است یا خیر؟ این دو بحث در فضای حقایق اخلاقی خیلی جدی است. در گام دوم از این صحبت می‌شود که چه نوع مفاهیمی از این حقایق خبر می‌دهند؟ عده‌ای می‌گویند مفاهیم کلی از سنخ معقولات اولی خبر می‌دهند، یعنی همانطور که ما مفاهیمی از سنخ کوه، درخت، جنگل، گرما، سرما، تابستان و زمستان داریم که از حقایقی عینی خبر می‌دهند که در عالم خارج هستند، یک سری مفاهیم هم داریم که از مفاهیم اخلاقی خبر می‌دهند و این‌ها هم به نحو معقول اولی هستند یعنی

مثل مفهوم درخت هستند. گروهی می‌گویند این حقایق به گونه‌ای نیستند که مثل کوه، درخت و فرشته و امثالهم باشند که به معقول اولی از آن‌ها خبر بدهیم، بلکه این‌ها یک نوع وجود ارتباطی هستند یعنی ما در تفسیری غایت‌گرایانه رفتاری را می‌بینیم، یک غایت را هم در نظر گرفته‌ایم، اگر این رفتار، ما را به این غایت برساند،

مشاهیر Subjectivism ها در قرن ۲۰، احساس‌گراها، امرگراها و توصیه‌گراها به معنای دقیق هستند. این‌ها نمی‌گویند حقایق اخلاق وجود ندارند، بلکه می‌گویند هستند و وابسته به ما و امیال ما هستند.

می‌گوییم این رفتار خوب است و خوبی در واقع آن رابطه مثبتی است که بین فعل و غایت برقرار می‌شود، آن وقت مفهومی که از این رابطه خبر می‌دهد، معقول اولی نمی‌شود، بلکه معقول ثانی می‌شود. در گام سوم از مفاهیمی صحبت می‌کنیم که از این حقایق خبر می‌دهند و در گام چهارم از گزاره‌ها و عباراتی صحبت می‌کنیم که می‌خواهند از کل این مجموعه صحبت کنند. یعنی یک رفتار اختیاری، معقول اولی یا معقول ثانی که بر آن فعل حمل شده است، ما می‌گوییم حکم یا گزاره اخلاقی. بنابراین می‌توانیم بگوییم فرااخلاق ابتدا از حقایق اخلاقی صحبت می‌کند، دوم از مفاهیم و سوم از احکام و گزاره‌ها صحبت می‌کند. این فضای فرااخلاق است.

واقع‌گرایی

هنگامی که وارد فضای فرا اخلاق می شویم ابتدا باید تصمیم بگیریم که برای حقایق اخلاقی وجودی قایل بشویم یا نه؟ یک نگاه رئالیستی به معنای خاص معتقد است که حقایق اخلاقی در عالم وجود دارد. این یک رئالیسم هستی‌شناختی است. یعنی از جهت هستی‌شناختی می‌گوییم این‌ها هستند. یک واقع‌گرای اخلاقی در گام دوم معتقد است این حقایق که هستند، وجودشان مستقل از ما و امیال، عواطف، احساسات و امر و نهی ما است. این وجود مستقل را با عبارت Objective تفسیر می‌کنند که ما در ترجمه می‌گوییم وجود این‌ها عینی است. در مقابل، بعضی می‌گویند این حقایق هستند ولی وابسته به احساسات ما وجود دارند. در این صورت این‌ها Subjective می‌شوند. مشاهیر Subjectivismها در قرن ۲۰، احساس‌گراها، امر‌گراها و توصیه‌گراها به معنای دقیق هستند. این‌ها نمی‌گویند حقایق اخلاقی وجود ندارند، بلکه می‌گویند هستند ولی وابسته به ما و امیال ما هستند. قرارداد‌گراها هم چنین شکلی پیدا می‌کنند. کسانی که می‌گویند احکام اخلاقی قرارداد جمعی است. بر اساس قرارداد جمعی خوب و بد شکل می‌گیرد. این‌ها بین‌الذهانی هستند. Subjective وابسته به فرد است، اما این قراردادها وابسته به فرد نیست بلکه وابسته به گروه هستند. یک گروه با هم این را تصویب کرده‌اند. اینجا intersubjectivism شکل گرفته است. در این نظام جلو می‌آییم، آن‌هایی که می‌گویند وجود دارند، رئالیسم realism عنوان می‌شوند. در قدم دوم آن‌هایی که می‌گویند این وجود مستقل از ما است، moral objectivism را شکل می‌دهند و کسانی که می‌گویند وجود این‌ها مستقل از ما نیست مثل احساس‌گراها، امر‌گراها و توصیه‌گراها به نوعی، این‌ها subjectivism می‌شوند و آن‌هایی که قراردادی می‌شوند قایل به intersubjectivity هستند.

قدم سوم یا ادعای سوم واقع‌گرایی، این است که احکام اخلاقی که از آن حقایق و افعال مرتبط خبر می‌دهند، احکامی شناختی هستند، یعنی از یک واقعیت بیرونی خبر می‌دهند. راستگویی خوب است، خبر از یک واقعیت بیرونی است که راستگویی مثلا در کمال، در قرب، در لذت، در رفاه و امثالهم تاثیر دارد و این حکم ناظر به یک پدیده بیرونی است و در مقام بیان در قالب یک گزاره اخباری بیان می‌شود. بدین صورت cognitivism شکل می‌گیرد و حاصلش moral cognitivism یا شناخت‌گرایی اخلاقی است. شناخت‌گرایان اخلاقی معتقد هستند که احکام اخلاقی از یک واقعیت بیرونی خبر می‌دهند. در برابر، noncognitivistها می‌گویند این احکام در واقع به پدیده‌ای اشاره می‌کند که در درون من است. بنابراین من دارم از آن حالتی که در درونم است گزارش می‌دهم و آن حالت را انشاء می‌کنم؛ مانند نظریه‌ی به‌به، می‌گویم راستگویی به‌به؛ یعنی من احساس مثبتی به راستگویی دارم.

پس subjectivism های آنجا، اینجا noncognitivist می‌شوند و objectivism های آنجا، اینجا cognitivist می‌شوند.

چهارمین ادعا و مسئله‌ای که یک واقع‌گرا مطرح می‌کند این است که دست کم برخی از این احکام و گزاره‌های اخباری، صادق هستند. اینگونه نیست که بگوییم همه احکام اخلاقی کاذب باشند. در برابر Error theory این حرف زده شد؛ یعنی نظریه‌ی خطا. نظریه خطا را مکی گفت. البته مکی خودش را ابتدا نهیلیست اخلاقی معرفی می‌کند اما بعداً خودش را یک subjectivism می‌داند. اما در راهش لباس یک cognitivist می‌پوشد و بعد می‌گوید این احکام اخلاقی که خودشان را قالب گزاره‌های اخباری مطرح کردند، از آنجا که صدقشان را بر عینیت منوط کرده‌اند و این‌ها عینیت ندارند، پس اصلاً صدق ندارند و همه‌شان کاذب هستند.

پس واقع‌گراها چهار ادعا دارند، یعنی حرفشان چهار جزیه است: ۱. حقایق اخلاقی وجود دارند. ۲. این حقایق که وجود دارند، objective هستند. ۳. وقتی ما رفتارها و این حقایق را نگاه می‌کنیم، در قالب گزاره‌های اخباری گزارش می‌دهیم. cognitivism در برابر noncognitivism؛ و ۴. دست کم برخی از این گزارش‌های ما صادق هستند.

پس واقع‌گراها چهار ادعا دارند، یعنی حرفشان چهار جزیه است: ۱. حقایق اخلاقی وجود دارند. ۲. این حقایق که وجود دارند، objective هستند. ۳. وقتی ما رفتارها و این حقایق را نگاه می‌کنیم، در قالب گزاره‌های اخباری گزارش می‌دهیم. cognitivism در برابر

noncognitivism؛ و ۴. دست کم برخی از این گزارش‌های ما صادق هستند. وقتی با این عبارت مخالفت کردیم، یعنی با مکی مخالفت کردیم. این مجموعه واقع‌گرایی است و شما اگر خواستید در حوزه فرااخلاق کار کنید باید اول از همه این را درست کنید، وقتی نظریه انتخاب کردید، در بحث مفاهیم اخلاقی کارتان درست‌تر پیش می‌رود، در بحث گزاره‌ها و شناخت پذیریشان، در بحث اینکه صدق این گزاره‌ها چگونه است، توجیهشان چگونه است، در همه این‌ها راه باز می‌شود. این گام اول و جدی‌ترین گام در فرااخلاق است.

پوشش: این خاص‌ترین نوع واقع‌گرایی می‌شود، یعنی به مراتب توضیح بدهیم. یعنی فردی واقع‌گرا باشد ولی در این مسیرها نباشد.

پاسخ: نمی‌تواند. واقع‌گرا در اینجا دو معنا دارد. یک *ontological* که اشاره کردیم، وقتی کسی *ontological* واقع‌گرا می‌شود، در برابر نهلیسم قرار می‌گیرد؛ یعنی در برابر کسی قرار می‌گیرد که کلاً وجود حقایق اخلاقی را نمی‌پذیرد. این واقع‌گرای خاص است. برای همین می‌گوییم *realism ontological* واقع‌گرایی هستی‌شناختی، در واقع‌گرای هستی‌شناختی، در هستی خود این حقایق بحث است. اما واقع‌گرای اخلاقی *moral realism* یک ادعای چهار وجهی است: وجه اول، *ontological realism*، وجه دوم، *objectivism*، وجه سوم، *cognitivism* و وجه چهارم، *success theory* است. اگر یکی از این‌ها نباشد دیگر نمی‌تواند واقع‌گرا باشد. حداقلی است، یعنی افراد خاصی می‌توانند واقع‌گرا باشند. واقع‌گرایی سخت است. *ontologicalism* در آن فرض اول واقع‌گراست اما دیگر در *objectivism*، *cognitivism* و *success theory* نیستند. می‌توانم بگویم این‌ها واقع‌گرای اخلاقی نیستند، اما از آن جهتی که قائل به وجود این حقایق هستند ولو وجود وابسته به خودمان، این‌ها واقع‌گرای وجودشناختی هستند. از اینجا به بعد دیگر واقع‌گرا نیستند و واقع‌گرای اخلاقی باید هر چهار وجه را داشته باشد.

حال این بحث‌های فلسفی خشک و گاه‌گذاری بی‌معنا چرا باید انجام بگیرد؟ به قول یک فیلسوف «کار ما فیلسوفان این است که مبلی پیدا می‌کنیم، بعد به این مبل می‌گوییم و گرد و غبارش بالا می‌آید، آن وقت درباره این گرد و غبار صحبت می‌کنیم.» یعنی ما اگر کاری نداشته باشیم، دنیا مسیر خودش را می‌رود. اصلاً چرا باید ما در مسیر علمی، واقع‌گرا بشویم نه غیرواقع‌گرا؟ این مسئله جدی است. اصلاً چرا در این راه ما دنبال واقع‌گرا بودن باید باشیم؟ جدی‌ترین مسئله‌ای که ذکر می‌کنند و جزء فواید واقع‌گرایی حساب می‌کنند، این است که اگر ما واقع‌گرا نشویم، آن وقت وجود حقایق اخلاقی وابسته به افراد می‌شود، خوبی و بدی، درستی و خطا تابع افراد می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر شخصی جایگزین دیگری شد باید ببینیم این شخص چه چیزهایی را خوب و چه چیزهایی را بد می‌داند و همه هم درست می‌گویند. یعنی مثلاً من می‌گویم قتل انسان بی‌گناه خوب است، از من می‌پرسند چرا؟ می‌گویم چون من خوشم می‌آید. آدمی که انسان‌ها را زنده در چرخ گوشت می‌انداخت، آن هم می‌گوید به نظر من کار خوبی است. یعنی چه؟ اگر کسی ظلم و گناهی مرتکب شده است، خب اعدامش کنید، دیگر لازم نیست آن را زنده در چرخ گوشت بیندازید. می‌گوید نه به نظر خودم این کار، کار درستی است. به هر حال یک واقع‌گرا می‌گوید این کار،

کار درستی نیست، به جهت اینکه اصلا قتل انسان بی گناه بد است چه من باشم چه نباشم. جدی ترین مسئله‌ای که در پذیرش یا عدم پذیرفتن واقع گرایی است، بحث نسبیست است. اگر ما واقع گرایی اخلاقی به معنای عام را نپذیریم، آن وقت دو حالت پیش می آید یا احکام و مفاهیم اخلاقی نیستند یا به احساس گرا و امرگرا تبدیل می شوند. حالت اول ادعایی است که نهلیست‌ها می کنند. آن‌ها اصلا وجود نظام اخلاقی، کد اخلاقی و حکم اخلاقی را نمی پذیرند و می گویند انسان هر طور خوشش آمد باید رفتار بکند، نه به عنوان رفتار اخلاقی. الان وقتش است اینگونه رفتار کنیم پس اینگونه رفتار می کنیم. در حالت دوم اگر وجود حقایق را پذیرفتند و وابسته به افراد کردند، اگر خیلی خوب باشند می گویند تابع قرارداد است. آن وقت باید بیاید پرده جهل درست کنند، یک impartiality درست کنند، بعد یک universalizability درست کنند، در نهایت احکام را استخراج کنند. پرده جهل را جان رالز به کار برد.

Impartiality یعنی افراد باید اول تمام

ویژگی‌هایشان را کنار بگذارند، بعد از آن، باید

impartial بشوند، یعنی بی طرف باشند؛ و وقتی

بی طرف شدند آن وقت در کنار یکدیگر حکمی

را صادر و قرارداد کنند و به این قرار

universalizability بدهند که اینجا به معنای

تعمیم است. این خیلی خوب است ولی وابسته به

جدی ترین مسئله‌ای که در پذیرش یا عدم پذیرفتن واقع گرایی

است، بحث نسبیست است. اگر ما واقع گرایی اخلاقی به معنای

عام را نپذیریم، آن وقت دو حالت پیش می آید یا احکام و

مفاهیم اخلاقی نیستند یا به احساس گرا و امرگرا تبدیل

می شوند.

افراد است یعنی اگر این افراد نباشند این حکم صادر و قرارداد نمی شود. پس مهم ترین دغدغه و مهم ترین مسئله‌ای که ما چرا باید به واقع گرایی توجه کنیم و در باره اش صحبت کنیم این است که اگر خواستیم نسبیست را چه نسبیست فرااخلاقی و چه نسبیست هنجاری را به آن معنای خاص رد کنیم، فراافراطی می شود. این تغییر افراطی است. اگر خواستیم این‌ها را رد کنیم تکیه گاه اصلیمان حقیقت و وجود عینی داشتن حقایق اخلاقی است و گرنه صرفا نقدهایمان از نسبیست، نقدهای رئالیستی می شود. در حالی که افرادی مثل وانگ وقتی به نسبیست وارد می شوند استدلال‌های قوی می آورند و یا حتی مکی وقتی می آید نسبیست را مطرح می کند با استدلال‌های قوی وارد می شود و ما هم باید با استدلال‌های قوی به این میدان بیاییم.

ما اول خود واقع‌گرایی را تعریف کردیم، گفتیم واقع‌گرایی یک ادعای چهاروجهی است که از ontological moral objectivism، moral cognitivism، realism و success theory تشکیل شده است. قدم به قدم این‌ها را توضیح دادیم و در نهایت آمدیم در قسمت اینکه چرا واقع‌گرا باشیم، مهمترین دلیمان را گفتیم واقع‌گرایی در برابر نسبی‌گرایی قد علم می‌کند. نسبی‌گرایی که مثل دیوید ونگ^۱ می‌گوید همه نظام‌های اخلاقی موجه‌اند. ما صرفاً یک نظام اخلاقی موجه نداریم، بلکه تمام نظام‌های اخلاقی موجه هستند. یعنی هر نظام اخلاقی که شما پذیرفتید، درست است.

پرسش: می‌توانیم بگوییم ما واقع‌گرایی را پیش‌فرض گرفتیم؟ یعنی اگر واقع‌گرا نباشیم به دام نسبی‌گرایی می‌افتیم.

پاسخ: پیش‌فرض نگرفتیم. ما می‌خواهیم بگوییم اگر این شق را انتخاب نکردیم باید آن را انتخاب کنیم.

پرسش: این خیلی کیفی است. مثلاً باید واقع‌گرای صد در صد باشیم یا نه. یا احساس‌گرا، نسبی‌گرا بشویم.

پاسخ: باید واردشان بشویم و یکی یکی بررسی کنیم. برای همین هر کدام از علما را بررسی می‌کنید می‌بینید آن‌هایی که حواسشان به این مسئله بوده هر چهار وجه را بررسی می‌کنند. به اعتقاد ما که شاید اعتقاد درستی نباشد، واقع‌گرایی همین حالت را دارد و گرنه اصطلاحی تحت عنوان شبه‌واقع‌گرایی داریم. شبه‌واقع‌گرا، واقع‌گرا نیست. برای همین می‌گوییم این چهار وجه را باید داشته باشد تا واقع‌گرا باشد.

پرسش: در مقابل واقع‌گرایی، نسبی‌گرایی را داریم. از نسبی‌گرایی یک تصویر وحشتناک ارائه داده‌اند. اینکه مثلاً کسی فرد بی‌گناهی را می‌کشد. ولی خود نسبی‌گرایی با اصلی به نام consistency سازگاری نمی‌گذارد نسبی‌گرایی این قدر به هرج و مرج کشیده بشود.

پاسخ: اگر خاطر‌تان باشد نسبی‌گرایی را در سه حوزه آوردیم. نسبییت توصیفی، نسبییت فرااخلاقی یا معرفت‌شناختی و نسبییت هنجاری. بحث را به تکیه‌گاه اصلی یعنی موجه بودن بردیم. اگر شخصی این ادعا را نداشته باشد که همه نظام‌های اخلاقی به خودی خود موجه هستند، دیگر در اینجا نسبییتی که مذموم است اطلاق نمی‌شود. یعنی آن نسبییتی

¹ David Wong

مذموم است که در قدم اول می‌گویید همه نظام‌های اخلاقی موجه هستند. البته در بعضی جاها رنگ و بوی نسبییت را به یک معناهای خاص می‌گیریم. ما هم اعتقاد داریم صرفاً یک نظام اخلاقی موجه وجود ندارد. ما یک نظام اخلاقی آرمانی داریم، هر چه نظام‌ها به این نظام نزدیک‌تر بشوند، توجیهشان بالاتر می‌رود، ولی وقتی ما از همان گام اول، درستی و خطایی را به افراد وصل کردیم، هر چقدر consistency هم برایش بیاورید و بگویید این احکام باید در درون فرد مرتبط بشود، ولی چون وابسته به فرد است، همیشه راه برای آن مشکلات باز است. می‌تواند بر اساس یک مبنای غلط به یک تصمیم غلط برسد و کل نظامش را سازگار ترسیم کند.

پرسش: رالز را که مثال زدید، این‌ها بیشتر توجیهشان معرفت‌شناسانه است یعنی اصلاً در این باره بحث نمی‌کنند که وجود این امور اخلاقی منوط است به توجه یک فرد بی‌طرف. وجود امور اخلاقی را منوط به قرارداد نمی‌کنند. آن‌ها بیشتر توجیهشان به راه دستیابی به اوصاف اخلاقی است.

پاسخ: اگر این راه را پیدا کردند، صرف این‌که به آن رسیدند مهم نیست، این‌که تعدادی افراد با این ویژگی‌ها کنار هم بنشینند و این‌ها را روی هم بریزند، و مجموعه، این تصمیم را بگیرد. به نوعی باز قرارداد است.

پرسش: نمی‌خواهم بگویم این تصمیم‌ها خروجی این قرارداد است یا خروجی نظریه یا افراد است، هرچند این افراد را هم بگویم خیلی از ویژگی‌های مثبت اخلاقی را داشته باشند، بحث وجودی نداریم، و خیلی از کسانی هم که این نظریه‌ها را مطرح می‌کنند اصلاً قصدشان مواجه وجودی با این اوصاف اخلاقی نیست، صرفاً یک نظریه در معرفت‌شناسی اخلاق و یک نظریه معرفت‌شناسانه ارائه می‌دهند. و پایه وجودی ندارند، به خاطر همین نباید این‌ها را با هم خلط کنیم.

پاسخ: همین قدر که من این فضا را طوری توضیح دادم که ایشان می‌گویند این در مسیر معرفت‌شناختی است، این برای من خیلی خوب است که توانستم این تصویر را اینگونه روشن کنم که این‌ها هم مثل رالز دنبال این هستند که بگویند این افراد با پرده جهل و با بی‌طرفی می‌خواهند به آن حقایق برسند. ولی به نظر می‌رسد مثل رالز نمی‌گویند که می‌خواهند حقایق را پیدا کنند. بلکه می‌خواهد بگوید این حقایق را می‌خواهند جعل کند.

پرسش: کسانی مانند رالز که سبک نظریه‌شان ناظر آرمانی است...

پاسخ: بله ideal observer یک حیطة گسترده‌ای دارد، ما مثال را بر رالز بردیم و گرنه در ارسطو هم ناظر آرمانی داریم. حتی در افلاطون هم ناظر آرمانی داریم. یعنی افلاطون وقتی تصویر می‌کند که می‌خواهیم خیر اعلا را بسازیم، اینجا حکیم به آن می‌رسد. حکیم کیست؟ حکیم یک دوره تربیتی پنجاه ساله را پشت سر گذاشته است تا تبدیل به یک ناظر آرمانی شود. می‌خواهم بگویم گستره این ناظر آرمانی خیلی زیاد است. ما مورد خاصی را گفتیم که می‌خواهد جعل کند نه کشف.

پرسش: در حال حاضر چه کسی به واقع‌گرایی مشهور است؟

پاسخ: واقع‌گرا زیاد داریم. در عالم اسلام جدی‌ترین واقع‌گرا که مفاهیم حاکی از حقایق اخلاقی و الزام‌های اخلاقی را هم ماهوی می‌گیرد، ایه الله لاریجانی است. عالم خاصی در نظر می‌گیرد. می‌گویند امهات لزومات اخلاقی در آن عالم وجود دارند و ما می‌توانیم آن‌ها را شهود کنیم و مفاهیم حاکی از آن‌ها معقولات اولی است.

پرسش: ...

پاسخ: مفاهیم، حاکی از آن حقایق هستند و گرنه موطن تمام مفاهیم ذهن است. نگویند مفاهیم جایگاهشان معقول ثانی است. معقول ثانی هم جایگاهش ذهن است. معقولات اولی هم جایگاهشان ذهن است اما مهم است که این مفاهیم از چه حکایت می‌کنند.

پرسش: تقریباً چیزی شبیه همان رجل همدانی که می‌گفت کلیات را می‌بینم.

پاسخ: بله در کلیات هم واقع‌گرا داریم. جدی‌ترین واقع‌گرا در کلیات افلاطون است. می‌گوید کلیات به شکل مثل هستند. ارسطو هم واقع‌گراست اما می‌گوید کلیات در ذهن افراد است.

من مثال دیگری بزنم. شهید مطهری هم یک واقع‌گراست. یا آیه الله مصباح یزدی هم یک واقع‌گراست. من وقتی به بحث نظریه اعتباریات می‌رسم، می‌گویم دقت کنید نظریه اعتباریات چه سالی مطرح شده است؟ سال ۱۳۳۲ یا ۱۳۳۳. یعنی واقعا جز اولین نفرهایی است که حتی نسبت به علمای دنیا نظریه‌پردازی کرده است. این بحث‌ها از اول قرن بیستم شکل گرفته است. مرحوم علامه طباطبایی هم در مراتب اولیه نظریه‌پردازی می‌کند. اعتباریات بیشتر ناظر به

این است که ما چگونه از یک معرفت به عمل می‌رسیم. یعنی مراتب فعل اختیاری را می‌گویند و شاید می‌خواهد بگوید چگونه ما به مفهوم «باید» می‌رسیم. برای مفهوم باید می‌خواهد یک نمونه مثال بزند. من احتمال مطرح می‌کنم. گفته وقتی شما علم و معرفت و همه این‌ها را داشتید و می‌خواهید به آن عمل کنید براساس قاعده‌های ما لم یجد لم یوجد برای خودتان یک ایجابی درست می‌کنید. مثلاً اگر الان من می‌خواهم خستگی‌ام بر طرف بشود، باید یک لیوان از شربتتی که درست کرده‌ام بخورم. برای خودتان یک باید درست می‌کنید. این در بحث انگیزش می‌آید، یعنی شما در motivation باید این را دنبال کنید. حالا بعضی از عبارتهای مرحوم علامه به نوعی حسن و قبح را هم در این مسیر قرار می‌دهد که این بحث دیگری است. همینطور که خیلی از علما گفته‌اند از مرحوم علامه به دور است که بخواهد حقایق اخلاقی را وابسته به انتزاع یا اعتبار ما کند. همینطور که در جاهای دیگر مثال می‌زنند که آنجا به نوعی واقعیت برایشان قائل است.

پرسش: این چهار ویژگی که برای واقع‌گرایی اخلاقی مطرح کردید، این چهار ویژگی به صورت مستقیم با واقع‌گرایی اخلاقی مرتبط نیستند و با واسطه هستند.

پاسخ: یک مثال بزنم. مثلاً می‌گوییم در خدا باوری دو طیف دیدگاه داریم. دیدگاه‌های منفی و دیدگاه‌های مثبت. بعد می‌گوییم در دیدگاه‌های منفی *agnosticism, naturalism, atheism* و *skepticism*، یعنی الحاد، طبیعت‌گرایی، لادری‌گری و شک‌گرایی وجود دارد. بعد این چهار دیدگاه را نگاه می‌کنید و می‌بینید از همه جدی‌تر و خاص‌تر الحاد است. به خاطر اینکه این فرد از همه جدی‌تر است عنوان این فرد را به کل گروه اطلاق می‌کنید. الان هم در این چهار ادعا، ادعای هستی‌شناسی اول یعنی *realism*، از همه جدی‌تر است و ما آن اسم را بر کل مجموعه گذاشتیم.

پرسش: اشکالی وجود دارد، خیلی اوقات ما با اکراه احساس‌گرایی یا توصیه‌گرایی را در آن قالب جا می‌دهیم، شما می‌گویید بالاخره یک واقعیت اخلاقی وجود دارد که این واقعیت از سنخ احساسات است. این به لحاظ فلسفی است یا وجودی؟

پاسخ: نه یعنی وابسته به افراد و به احساسشان است. این وابستگی به لحاظ وجودی است.

پرسش: اینگونه که شما گفتید واقع‌گرایی با مطلق‌گرایی تفاوت زیادی حاصل نکرد.

پاسخ: مطلق‌گرایی چیست؟

پرسش: اینکه ما قضایای مطلق در اخلاق داریم در مقابل نسبی‌گرایان. بر این اساس مطلق‌گرایی با واقع‌گرایی خیلی فرقی نکرد.

پاسخ: خیر، مطلق‌گرایی دو اصطلاح دارد، یک، چیزی است که آن را معادل *moral absolutes* قرار می‌دهیم تحت عنوان مطلق‌های اخلاقی که در برابرش مشروط‌ها و مقیده‌های اخلاقی قرار می‌گیرد. مطلق‌گرایی در اینجا به این معنا است که در اخلاق و نظام اخلاقی بایدها و نبایدهایی داریم که هیچوقت استثنا نمی‌خورند. مثل بحثی که کانت درباره خوبی راستگویی مطرح می‌کند، یا بحثی که ارسطو درباره خوبی شجاعت مطرح می‌کند یا افلاطون درباره خوبی حکمت عنوان می‌کند. یعنی این‌ها مطلق هستند و هیچ وقت قیدی نمی‌خورند. این مطلق‌گرایی است و در هر نظام اخلاقی حداقل یکی از این احکام مطلق وجود دارد. در برابر این اصطلاح، ما مطلق‌گرایی‌ای داریم که تفسیر مقابلش نسبی‌گرایی است. در این نگاه مطلق‌گرایی ادعا دارد که احکام اخلاقی یا امهات احکام اخلاقی به طور کلی صدقشان منوط به این نیست که برای گروه خاصی باشد. فارغ از زمان و مکان صادق و موجه هستند. در برابرش نسبی‌گرایی می‌شود. این واقع‌گرایی که ما مطرح کردیم می‌تواند پایه‌ای قرار بگیرد برای مطلق‌گرایی نوع سوم. البته مطلق‌گرایی خیلی افراطی داریم، یعنی گسترده و یک مطلق‌گرایی حداقلی داریم. ما بیشتر به مطلق‌گرایی حداقلی علاقه داریم.

پرسش: اگر بخواهید یک نقد به واقع‌گرایی داشته باشید، چه نقدی می‌کنید؟

پاسخ: یک پیچیدگی در واقع‌گرایی هست که راس در حدود ۸۰ یا ۹۰ سال پیش در اول مقاله *the meaning of good* به همراه کلید حلش ارائه کرده است. آن این است که ما همیشه حقایق علمی را مثل یک موجود عینی دانستیم مثل رنگ این دیوار، روشنایی این تابلو و به دنبالش گشتیم. راس در آنجا می‌گوید نه، آنهایی که می‌گویند واقعیت‌ها حقایق اخلاقی هستند بعضی‌هایشان می‌گویند از آن نوع است و بعضی می‌گویند یک وجود ارتباطی است. یعنی یک وجود رابطه‌ای. مثل علامه مصباح که می‌گوید این وجود ارتباطی دارد؛ یعنی ما وقتی یک رفتار،

غایت، قرب و کمال را دیدیم، اگر مشاهده کردیم این تاثیر مثبت دارد، می‌گوییم وصف خوبی را دارد و این خوبی یعنی ارتباط مثبت بین این فعل و قرب.

پرسش: این هم خلاف ظاهر است.

پاسخ: ما تفسیری را از دیوید برینک با مقدمه‌ای پیچیده‌تر از این‌ها، تحت عنوان *supervene* گفتیم. می‌گوید این حقایق صفت هستند. یعنی وقتی ما می‌بینیم یک فعلی در رفاه انسان تاثیر دارد، در اینجا تاثیر داشتن رابطه است. بعد می‌گوییم این تاثیر مثبت داشتن خودش یک صفت دیگر تولید می‌کند که آن صفت خوبی است. یعنی آنچه که ما در خارج داریم رابطه مثبت است نه چیزی بیشتر. ولی همین رابطه مثبت یا موثریت در قرب، خودش یک صفت تولید می‌کند. خود رابطه *good maker*، بعد *good* تولید می‌شود. یا وقتی دروغ‌گویی را با قرب می‌بینیم، می‌گوییم این تاثیر منفی دارد و مخرب قرب است. وقتی این درست شد، صفتی *supervene* تولید می‌شود. در اینجا یک وجه علیت می‌بینیم. به نظر می‌رسد در دیدگاه *supervene* هم مفهومی که حاکی از این وصف است، معقول اولی می‌شود، گرچه تکیه گاهش یک وجود ارتباطی است.

واژگان کلیدی: فرااخلاق، واقع‌گرایی، نسبی‌گرایی، مطلق‌گرایی و نظام‌های اخلاقی.